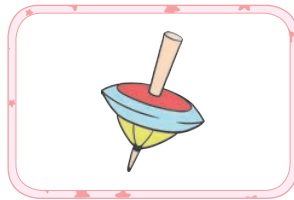
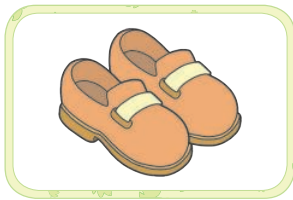


روزِ بَرَفی - ف-ف

۱ • کلمه‌ها را بخوان و نام هر تصویر را زیر آن بنویس.

کیف - دفتر - آدم برفی - فرزه - کفش - برف



ف ← غیر آخر - ف ← آخر

۲ • با توجه به تصویر، جمله‌ها را کامل کن.



..... زمستان بود. برف

..... فرزانه و فرشید

..... آدم برفی



۳ با هر دسته از کلمه‌های زیر یک جمله بنویس.

برگشت - مسافرت - پدر بزرگ

کفش - فرزانه - زمستانی

زمستان - برف - فراوان

۴ کلمه‌ها را بخوان و مانند نمونه، کلمه‌های مربوط به هم را مثل هم رنگ کن.

فروردین

شکوفه

کیف

سفید

برف

آفتاب

فرشته

فریبا

فارسی

آدم‌برنی

فرزانه

فرید

فرشید

فرزاد

دختر

۵ بخوان و تمرین کن. (روان خوانی)



زمستان فرا رسیده بود.

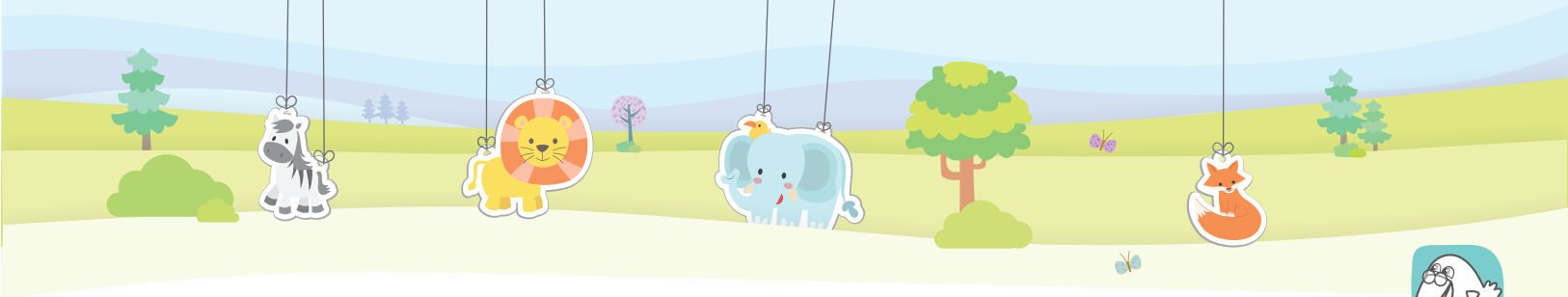
ننه سرما دانه دانه برف سفید را روی زمین می‌پاشید.

پس از بارش برف شدید، کم‌کم آسمان آفتابی شد.

من و فریده به فکر درست کردن آدم‌برنی افتادیم.

فرامرز برادر فریده که آمد، سه نفری یک آدم‌برنی زیبا درست کردیم.

از مدرسه که برگشتم، گرمای آفتاب، آدم‌برنی ما را آب کرده بود.

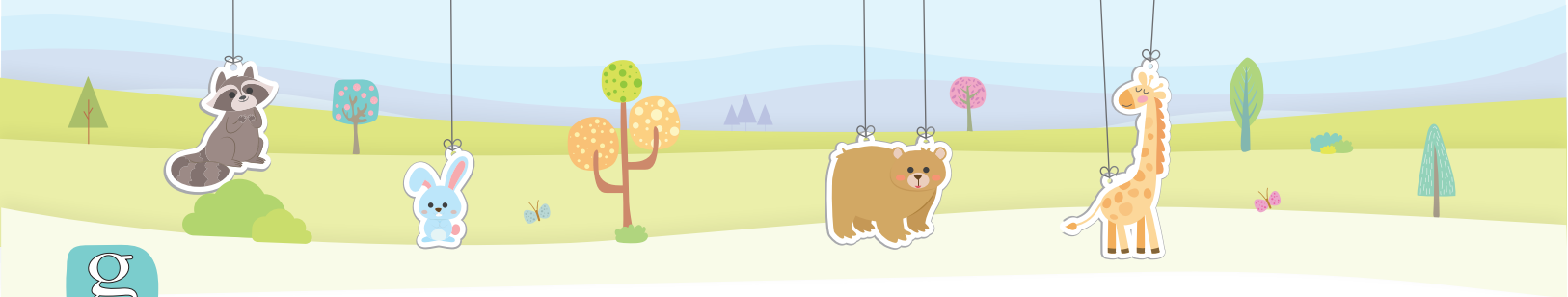


۶ • در دفتر مشقت دیکته بنویس و تمرین کن.



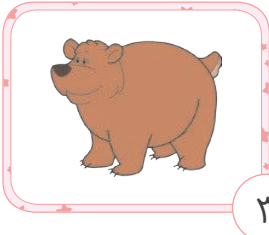
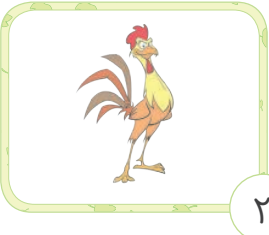
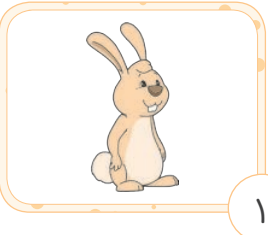
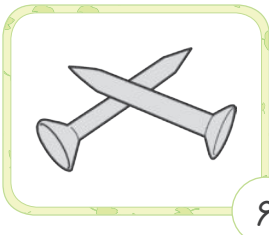


زمستان بود. آسمان ابری بود.
دانه دانه برف سفید می بارید.
فرزانه و فرشته به مدرسه می رفتند.
فرزانه کفش زمستانی پوشیده بود.
در کیف فرشته کتاب فارسی بود.
آنان در زنگ ورزش آدم برنی درست کردند.
آدم برنی بزرگ و زیبا شده بود.
کم کم آسمان آفتابی شد.
گرمای آفتاب آدم برنی را آب می کرد.

فردا - فکر - سفت - سفره - مسافرت - گوسفند - گرفت
شکوفه - فراموش - فراوان - آفرید - رفت - اسفند - فروردین
گفتم - می باند - می فروشد - فرستاد - فارسی - فرزند - افتاد



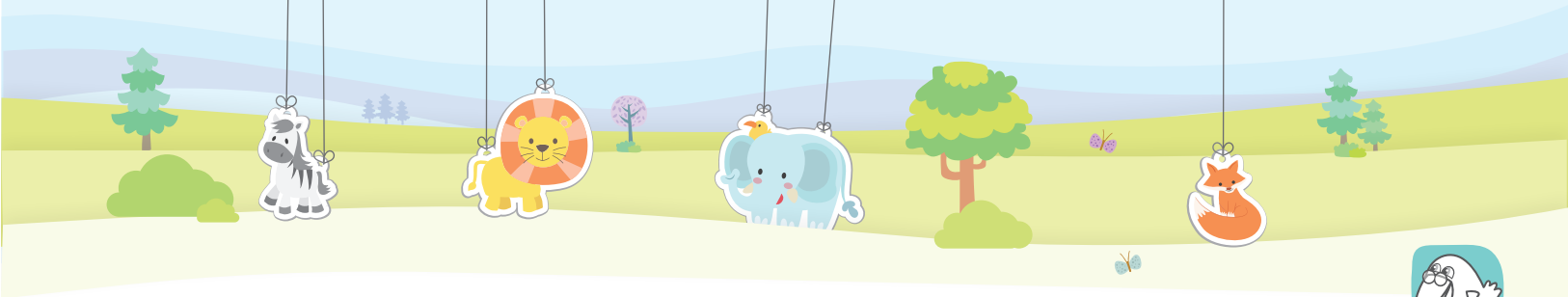
دِرخت خ-خ

نام هر تصویر را در جدول کامل کن.

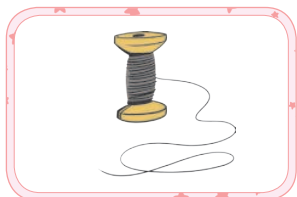
		
۳	۲	۱
		
۶	۵	۴

			ر	ـ	خ	۱
				ـ	خ	۲
				ـ	خ	۳
			خ			۴
			خ	ـ		۵
			خ			۶

خ ← غیر آخر خ ← آخر



۲ • نام هر تصویر را بنویس.



.....

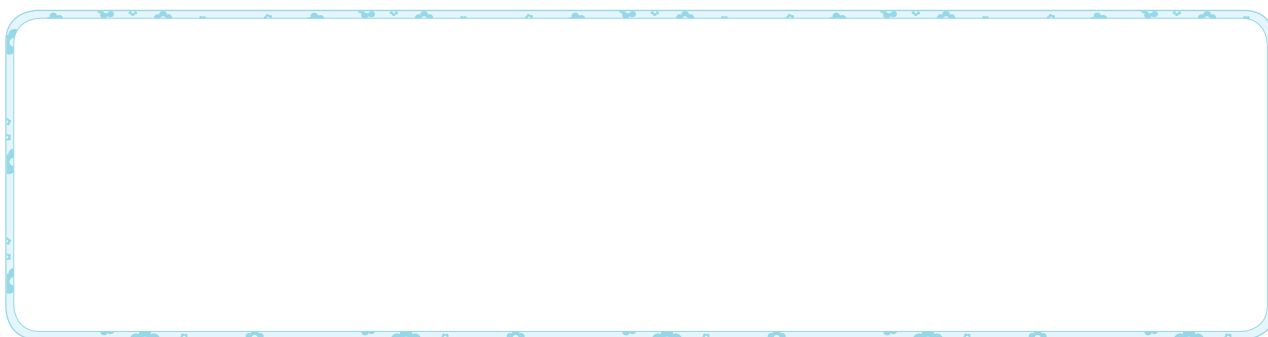
۳ • برای هر نشانه دو کلمه بنویس.

کلمه‌ی دو بخشی	کلمه‌ی یک بخشی	
.....	رک
.....	رگ
.....	خ

۴ • کلمه‌های جدول سمت راست را بخوان و جدول سمت چپ را کامل کن.

.....	فرودین	فکر	فرودین	شکوفه
.....	خشک	خدا	زخمی	خشک
خستگی	خستگی	سنگین	زندگی

۵ • با نشانه‌ی «خ» یک نقاشی بکش و رنگ کن.





۶ در دفتر مشقت دیکته بنویس و تمرین کن.

آزاده دختر پاکیزه‌ای است.
او در خانه به مادرش کمک می‌کند.
آزاده با پدر و مادرش کنار رودخانه رفت.
در آن نزدیکی درخت بزرگی بود.
پرستویی روی شاخه‌ی درخت نشست.
آزاده برای پرستو دانه ریخت.
خرگوش سفیدی زیر درخت خانه داشت.
پای خرگوش زخمی شده بود.
آزاده زخم خرگوش را بست.
آنان روز خوبی داشتند.

نخ - خاک - خراب - خیس - سوراخ - خمیر - خیار
یخ - خرداد - خانم - شناخت - خرما - دختر - خیابان
خسته - خستگی - خشک - خروس - خنده‌رو - سخن - آموختم
پخته بود - دوخته است - خاموش - خنک - بخشنده - زخم



۷ • بخوان و تمرین کن. (روان خوانی)



ما در استان خراسان زندگی می‌کنیم.

خانۀ ما نزدیک بازار است.

دیروز با پدرم به بازار رفته بودم.

از بازار میخ و تخته خریدیم.

پدرم با میخ و تخته برای من یک میز زیبا ساخت.

میزم را آبی رنگ کردم تا زیباتر شود.

پدرم از این کار من شاد شد و خندید.

پدرم مردی خوب و توانا است.

من او را بسیار دوست دارم و از خدای بخشنده سپاس گزارم.

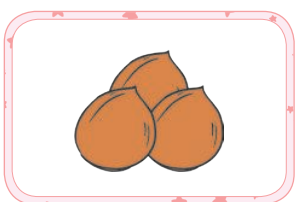


همکاری ق-ق

۱ نام هر تصویر را بخوان، سپس جمله ها را کامل کن.



قندان



فندق



قایق



قاشق

آزاده را پُر از قند می کند.

روی دریا است.

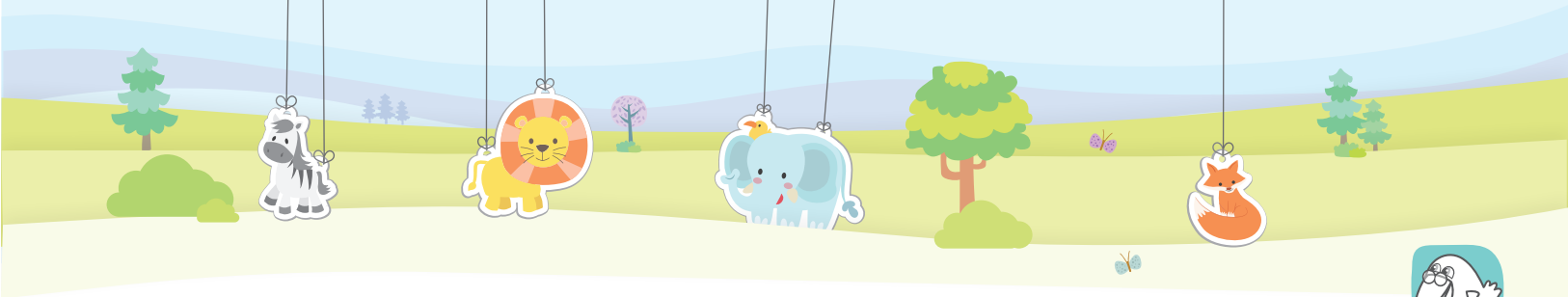
فرزانه و بشقاب را می شوید.

مادر فرشته کمی در بشقاب ریخت.



۲ با نشانه ی «ق» و «ف» کامل کن.

ق	قای	آتا	قاش	قند
ف	کَر	قی	کی	بَر



۳ • کلمه‌ها را بخوان و با توجه به نشانه‌ی اول هر کلمه، آن‌ها را در جدول بنویس.

قرمز - زفره - فارسی - قاسم - فندق - خشک
فانوس - خراب - قشنگ - خرید - قناری - خیس

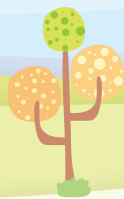
خ	ز	ق
.....
.....
.....
.....

۴ • به هر کلمه، کلمه‌ی دیگری اضافه کن و جمله بساز.

اتاق ←
ساقی ←
کیف ←
دانه‌ی ←

۵ • در دفتر مشقت دیکته بنویس و تمرین کن.

اسم دوستم قاسم است. او با خانواده‌اش در قم زندگی می‌کند.
آنان خانگی قشنگی دارند. وقتی قاسم از مدرسه برمی‌گردد، نان می‌خرد.
قندان را پر از قند می‌کند. قاشق و بشقاب را به اتاق می‌آورد.



قاسم در مسابقه‌ی قرآن شرکت کرد و برنده شد.

پدر و مادرش او را تشویق کردند. قاسم دوست دارد در آینده قایق ران شود.

او قایق سواری را بسیار دوست دارد.

۶ بخوان و تمرین کن. (روان خوانی)



یک روز در اتاقم نشسته بودم و مشق می‌نوشتم.

پرنده‌ی قشنگی را دیدم که روی زمین افتاد.

پرنده زخمی شده بود. رفتم و پرنده را برداشتم.

از او مراقبت کردم تا خوب شد. سپس آن را در قفس انداختم.

قفس را به سقف اتاق آویزان کردم.

روزی سه بار به آن پرنده آب و دانه می‌دادم.

تا این که یک روز دوستم قاسم به خانه‌ی ما آمد.

وقتی قاسم قفس و پرنده را دید به من گفت:

«آیا می‌دانی پرنده قفس را دوست ندارد؟ او را آزاد کن تا با شادی پرواز کند.»

قرمز - قانون - قدیم - منقار - قوری - قفس - فقیر - ساقه - تقسیم - قمری

فندق - قدم - دقیقه - مراقبت - تقویم - مستقیم - قیمت - قرقره - برق